

از خسرو پرویز تا یزدگرد

تحلیلی از عباس پورگرامی

حکیم ابولقاسم فردوسی، ابر مرد بی بدیل ادب ایران، نزول و زوال ساسانیان را با مهارت و دقت بسیار سروده و برای پارسی زبانان به یادگار گذاشته است. این حماسه حکایتی است از تلاش خسرو پرویز برای باز یافتن پادشاهی، قتل او به دستور پسرش شیرویه، بی ثباتی ساسانیان بعد از مرگ او، سرگذشت غم انگیز یزدگرد، و تسلط تازیان بر ایران زمین

داستان را از آنجا می کنیم که خسرو پرویز با یاری قیصر روم، هوشمندی دایی اش بندوی، و دسیسه مشاورش خراد برزین خیزش نظامی بهرام چوبینه را شکست داده و دوباره تاج و تخت پادشاهی را بدست می آورد. خسرو از همسرش مریم که دختر قیصر روم است صاحب پسر بنام قباد (شیرویه یا شیروی) می شود، ولی اختر شناس دربار از آینده تاریکی برای او و نهاد شاهنشاهی خبر می دهد. خسرو عاشق زیبایی شیرین می شود و علیرغم نارضایتی درباریان با او ازدواج می کند. شیرین از فرط حسادت به مریم زهر داده، موجب مرگ او شده و ملکه ایران می شود. با شکایت موبد موبدان و با توجه به پیشگویی اختر شناس، خسرو شیرویه را در نوجوانی به زندان می افکند

بگوش اندرون خواند خسرو قباد
همی گفت شیروی فرخ نژاد

از این کودک اشوب گیرد زمین
نخواهد سپاهت برو افرین

به فرجام شیرین ورا زهر داد
بشد ان نامور دخت قیصر نژاد

خسرو دادگری را پیشه کرده و برای آبادانی کشور و رفاه مردم کوشش فراوان می کند تا حدی که آوازه او جهانگیر می شود. پادشاه که از شهرت و قدرت خود مغرور شده است به بیدادگری روی می آورد و به آزار زیردستان می پردازد. بزرگان و نظامیان که از چنین رفتار پادشاه خشمگین شده اند، خسرو را برکنار، اسیر، و زندانی کرده و شیرویه را به تاج و تخت می رسانند

ز دینار گنجش کرانه نبود
چنو خسرو اندر زمانه نبود

چن ان دادگر شاه بیداد گشت
به بیدادی کهتران شاد گشت

به نفرین شد ان افرین های پیش
که چون گرگ بیدادگر گشت میش

که شاهی دگر بر نشیند به تخت
کزین دور شد فر و این و بخت

چو شیروی بیدار مهتر پسر
به زندان بود کس نیاید دگر

چو شیروی بنشست بر تخت ناز
به سر بر نهاد ان کیی تاج آز

درباریان شیرویه را وادار می کنند که دستور قتل پدرش را بدهد. خسرو ناجوانمردانه بدست فرومایه ای بنام مهر هرمزد در خانه اش ترور می شود. همچنین بدستور شیرویه پانزده تن خواهران و برادران بی گناهِش زندانی و به قتل می رسند. با مرگ خسرو، شیرویه اقدام به وصال شیرین می کند. شیرین تقاضای شیرویه را به شرط وداع با پیکر خسرو می پذیرد. بعد از ورود به دخمه، شیرین در کنار خسرو خودکشی می کند. سرانجام بعد از هفت ماه پادشاهی، شیرویه هم زهر خور شده و از دنیا می رود

چو شیروی ترسنده و خام بود
همان تخت پیش اندریش دام بود

بترسید شیروی و ترسنده بود
که در چنگ ایشان یکی بنده بود

کشنده همی جست بدخواه شاه
بدان تا کنندش نهانی تباه

بشو مهرهرمزد و خنجر بدست
در خانه پادشا را ببست

به زندان بکشتندشان بی گناه
بدان گه که سرگشته شد بخت شاه

بشد چهر بر چهر خسرو نهاد
گذشته سخن ها برو کرد یاد

هم اندر زمان زهر هلهل بخورد
ز شیرین روانش برآورد گرد

که شیروی را زهر دادند نیز
جهان را ز شاهان پر امد قفیز

بعد از سی و هشت سال شاهنشاهی خسرو پرویز، ساسانیان دچار هرج و مرج رهبری و جابجایی متعدد شاهان می شود. بطوریکه، بروایت شاهنامه، شیرویه جای خود را به اردشیر، فرابین، پوراندهخت، ازرم دخت، فرخزاد و یزدگرد می دهد. یزدگرد سوم، نوه خسرو پرویز و شیرین که کودکی بیش نبود در استخر تاج گذاری می کند. او به بزرگان و اندیشمندان کشور دادگری و رفاه را نوید می دهد و شانزده سال را بخوبی سپری می نماید تا اینکه با حمله تازیان سلسله اش منقرض شده و با خیانت سرداری ایرانی و توسط کارگری ایرانی به طرز اسفناکی به قتل می رسد

چو بر خسروی گاه بنشست شاد
کلاه بزرگی به سر بر نهاد

بزگی دهم هرک کهتر بود
نیازارم انرا که مهتر بود

برین گونه تا سال شد بر دو هشت
همی ماه و خورشید بر سر گذشت

عمر سعد وقاص را با سپاه
فرستاد تا جنگ جوید ز شاه

با شکست ایرانیان در قادسیه و کشته شدن رستم فرخزاد به دست سعد بن وقاص، یزدگرد به توس برای جمع اوری سپاه می رود و از مرزبان خراسان بنام ماهوی یاری می طلبد. ماهوی که خود رویای شاهی بسر دارد از بیژن حاکم سمرقند تقاضای کمک می کند و به او وعده پادشاهی می دهد. یزدگرد در نبرد با سپاه ماهوی شکست خورده، فراری شده و به آسیابی پناه می برد. آسیابان با داشتن سکه ای پر بها که از یزدگرد جهت تهیه خوراک گرفته است از جانب ماموران ماهوی توقیف می شود. ماهوی با گرفتن اطلاعات از او، یزدگرد را شناسایی کرده و آسیابان را مامور قتل پادشاه می نماید. با دریافت خبر قتل شاه، بیژن به جنگ ماهوی رفته، او و پسرانش را به نحو فجیعی به قتل می رساند

چو بشنید ازو آسیابان سخن
نه سر از ان کار پیدا نه بن

یکی دشنه زد بر تهیگاه شاه
رها شد به زخم اندر از شاه اه

فگنده تن شاه ایران به خاک
پر از خون و پهلو به شمشیر چاک

که ماهوی را باد تن همچنین
پر از خون فگنده به روی زمین

چرا کشتی ان دادگر شاه را
خدواند پیروزی و گاه را

کنون زین سپس دور عمر بود
چو دین آورد تخت منبر بود

با شکست قادسیه و قتل یزدگرد، تسلط دهشتناک دین اسلام بر این بهی آغاز شده که تاکنون نیز ادامه دارد. تازیان حاکم بر ایران از روز نخست برای تخریب ایرانیت کمر همت بسته و هزینه هنگفتی بر مردم پاک سرشت و میهن دوستی که بجای محمد زرتشت را ارج می نهند وارد کرده است. لکن در این تسلط دهشتناک، به لطف فردوسی و شاهنامه اش، زبان پارسی و فرهنگ اریایی با تمام فراز و فرودهایش همچنان استوار مانده است و ققنوس وار به حیات و تجلی خود ادامه می دهد

دریغ است که ایران ویران شود
کنام زاغان و گرگان شود
دریغ است
دریغ